

Developments in the Right to Self-Determination in International Court of Justice Advisory Theories: From Kosovo to the Chagos Archipelago (Type of Paper: Research Article)

Sayed Mohammadreza Mirsaneh¹, Sayed Bagher Mirabbasi^{2*}, Maryam
Moradi³, Sayed Taha Mousavi Mirkalayee⁴

Abstract

One of the most basic principles of human rights is the right of people to determine their own destiny. The importance of this right is such that its doctrine is considered the basis of all human rights. In fact, in order to achieve other human rights, the realization of the principle of the right to self-determination is very important. The research method is descriptive-analytical. In response to the question, what are the developments in the right to self-determination in the advisory theories of the International Court of Justice in the case of Kosovo and the Chagos Archipelago? It can be stated that the right to self-determination has two aspects, including the external aspect, namely the right of the people to determine their international status and the internal aspect, the right of the people to choose the system of government, participation in community decision-making and protection of minority rights. . In Kosovo's case, the Court's ruling implicitly has political elements and has raised legal challenges to the relationship between the right to self-determination and the principle of territorial integrity. However, although the International Court of Justice continued to blur the line between the right to self-determination and territorial integrity by not determining the conditions for being a state, Kosovo still retained the right to win. In relation to the Chagos Archipelago, the International Court of Justice has called on all UN member states to cooperate with the United Nations to complete the process of decolonization in Mauritius, as the right to self-determination is a universal obligation. It cannot be reduced to a reciprocal task.

Keywords

Right to Self-Determination, Human Rights, International Court of Justice, Judicial

-
1. Ph.D. student in International Law, Islamic Azad University Qeshm Branch, Qeshm, Iran.
Email: reza.azizi54@yahoo.com
 2. Prof. of International Law, Tehran University, Tehran, Iran (Corresponding Author).
Email: mirabbasi@ut.ac.ir
 3. Assistant Prof. of Private International Law, Islamic Azad University Qeshm Branch, Qeshm, Iran.
Email: Maryammoradi.1359@yahoo.com
 4. Assistant Prof, Department of Public and International Law, University of Judicial Sciences and Administrative Services, Tehran, Iran. Email: Mosavi@ujsas.ac.ir
- Received: February 1, 2021 – Accepted: September 25, 2021



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

ابهام دکتربینی در مفهوم «شرکت دولتی»... ۱

Procedure.

تحولات حق تعیین سرنوشت در نظریه‌های مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری: از کوزوو تا مجمع‌الجزایر چاگوس

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

سیدمحمدرضا میرصانع^۱، سید باقر میرعباسی^{۲*}، مریم مرادی^۳، سید طه موسوی میرکلائی^۴

چکیده

یکی از اساسی‌ترین موازین حقوق بشر، حق مردم برای تعیین سرنوشت خودشان است. اهمیت این حق به حدی است که دکتترین آن را پایه و اساس همگی حقوق بشری می‌دانند. در حقیقت برای نیل به سایر حقوق بشری تحقق اصل حق تعیین سرنوشت اهمیت بسزایی دارد. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی است. در پاسخ به این پرسش که تحولات حق تعیین سرنوشت در نظریه‌های مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کوزوو و مجمع‌الجزایر چاگوس چیست؟ می‌توان گفت که حق تعیین سرنوشت دارای دو جنبه شامل جنبه بیرونی، یعنی حق مردم در تعیین وضعیت بین‌المللی خود و جنبه درونی، حق مردم در انتخابات سیستم حکومتی، مشارکت در تصمیم‌گیری جامعه و حفظ حقوق اقلیت‌هاست. در قضیه کوزوو، رأی دیوان به صورت ضمنی دارای عناصر سیاسی است و به چالش‌های حقوقی بر رابطه بین حق تعیین سرنوشت و اصل تمامیت ارضی دامن زده است. با این حال هرچند دیوان بین‌المللی دادگستری با عدم تعیین شرایط دولت بودن، به ابهام مرز بین حق تعیین سرنوشت و تمامیت ارضی کماکان ادامه داد، با وجود این کوزوو حق پیروزی را برای خود محفوظ داشت. در خصوص مجمع‌الجزایر چاگوس، دیوان بین‌المللی دادگستری از تمامی دول عضو سازمان ملل متحد تقاضا کرده است که به منظور تکمیل فرایند استعمارزدایی در سرزمین موریس با سازمان ملل متحد همکاری کنند، چراکه حق بر تعیین سرنوشت در زمره تعهدات عام‌الشمول است و نمی‌توان آن را به تکلیفی دوجانبه فروکاست.

کلیدواژگان

حق تعیین سرنوشت، حقوق بشر، دیوان بین‌المللی دادگستری، رویه قضایی، قاعده آمره.

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قشم، قشم، ایران. Email: reza.azizi54@yahoo.com

۲. دکتری حقوق بین‌الملل، استاد گروه حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: mirabbasi@ut.ac.ir

۳. استادیار حقوق بین‌الملل خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قشم، قشم، ایران.

Email: Maryammoradi.1359@yahoo.com

۴. استادیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران.

Email: Mosavi@ujssas.ac.ir

مقدمه

با گذشت حدود چهار سده از رویه عملی در خصوص اصل تعیین سرنوشت باید گفت که این ایده به هیچ وجه ایده جدیدی محسوب نمی‌شود. در واقع تاریخ طرح اصل تعیین سرنوشت مردم به نحوی که به ایجاد دولت ملت منجر شود، به صلح وستفالی در ۱۶۴۸ باز می‌گردد (حقیقت، ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۳۸). با این حال در مورد مبدأ و منشأ آن اتفاق نظر وجود ندارد. مفهوم تعیین سرنوشت که امروزه به عنوان یک اصل جهانی شناخته شده، از بدو طرح آن، ابعاد مختلف سیاسی، اخلاقی و حقوقی داشته و از جنبه‌های مختلف به این موضوع پرداخته شده است. درست از همان موقع که استعمار و استعمارگرایی در سرتاسر تاریخ ثبت شده، معمول شده است، تعیین سرنوشت سیاسی بر پایه حقوق فردی نیز مستند است، از سوی دیگر از جانب مردم به صورت جمعی با اعتراض به این روند، به طرز وسیعی پاس داشته شده است (توسلی نائینی و شیرانی، ۱۳۹۵: ۷۶). یکی از اساسی‌ترین موازین حقوق بشر، حق مردم برای تعیین سرنوشت خودشان است. اهمیت این حق به حدی است که دکترین آن را پایه و اساس همگی حقوق بشری می‌دانند. در حقیقت برای نیل به سایر حقوق بشری تحقق اصل حق تعیین سرنوشت اهمیت بسزایی دارد. با توجه به مطالب مطرح شده، مسئله این نبود که جامعه بین الملل حقوق افراد و گروه‌ها را مورد توجه قرار داده باشد، بلکه تحولی که در چارچوب ملل متحد رخ داد، این بود که رعایت حقوق بشری افراد و گروه‌ها به عنوان مؤلفه صلح و امنیت بین الملل مطرح شد. حقوق بشر که در دورانی نه چندان دور به عنوان یک مسئله داخلی و تحت شمول اصل عدم مداخله قرار داشت، به موضوعی بین المللی تبدیل شد که حتی می‌تواند صلح و امنیت بین المللی، به عنوان مهم‌ترین هدف سازمان ملل را به مخاطره افکند. سازمان ملل به طور ویژه در زمینه حقوق بشر فعالیت می‌کرد و از امکانات خودش در راستای ترویج حمایت از این حقوق بهره می‌برد. دولت‌ها نیز به تحولات حقوق بشری که در سایر نقاط دنیا رخ می‌داد، توجه خاصی نشان می‌دادند. اما این میزان توجه به حقوق بشر نیازمند رویکردی نوین به جایگاه حق تعیین سرنوشت در قالب یکی از مؤلفه‌های اصلی حقوق بشر نیز است، چراکه حق تعیین سرنوشت به عنوان یک ایده دارای ریشه در مقام انسانی با دموکراسی و حقوق بشر در یک ردیف قرار گرفته است که این مسئله خود به معنای قدرت موازی فوق العاده فهم ذات حاکمیت و نقش حقوق بین الملل در حمایت از حقوق بشر است. به گونه‌ای که در میثاق بین المللی حقوق مدنی، سیاسی (۱۹۶۶) و میثاق بین المللی در زمینه اقتصادی و اجتماعی و حقوق فرهنگی (۱۹۶۶)، حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق کلی و نه یک حق محدود شده برای موقعیت مستعمراتی ارائه شده است. افزون بر این، موضوعی که در مورد اصل حق تعیین سرنوشت اهمیتی اساسی دارد، چگونگی اعمال اصل یادشده در منابع بین المللی و رویه قضایی دیوان بین المللی دادگستری است. اصل

حق تعیین سرنوشت باید به‌گونه‌ای اعمال شود که حد امکان حاکمیت دولت‌ها و رویه قضایی مراجع قضایی به چالش کشیده نشود. پرسش اساسی در این مقاله این است که ماهیت حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل چیست و چه جایگاهی در قضایای بین‌المللی مطروحه در دیوان بین‌المللی دادگستری دارد؟ در پاسخ به این پرسش این فرضیه مطرح است که در رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری و رسیدگی به قضایای بین‌المللی اصل تعیین سرنوشت باید به‌عنوان یک الگوی مهم و پایه مورد توجه قرار گیرد.

روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی و ابزار تحقیق کتابخانه‌ای است. در این پژوهش ابتدا به بحث مبادی و مبانی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل که دربرگیرنده مفهوم حق تعیین سرنوشت و ابعاد آن در حقوق بین‌الملل است و همچنین بیان تاریخچه‌ای از حق تعیین سرنوشت و در ادامه به حق تعیین سرنوشت در اسناد بین‌المللی شامل منشور سازمان ملل متحد، بیانیه اعطای استقلال به کشورها و ملل مستعمره و میثاقین حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت پرداخته شده است. در نهایت اینکه حق تعیین سرنوشت در رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری با ذکر مصادیقی بیان شده است.

ابعاد حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل

اعمال حق تعیین سرنوشت باید با رعایت اهداف حقوق بین‌الملل همچون حفظ صلح و امنیت بین‌الملل و نیز توجه به اصل شناخته‌شده حقوق بشری و همچنین با در نظر گرفتن جنبه‌های مختلف حقوق بشر در حقوق بین‌الملل شناسایی و اعمال شود که این جنبه‌ها شامل موارد زیر است (هاشمیان، ۱۳۹۷: ۲۸۲-۲۸۱):

۱. حق مردم یک دولت به داشتن استقلال و عدم مداخله دولت‌های دیگر در امور دولت آنها؛ این حق در پیوند با اصول حاکمیت دولت‌ها تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی دولت‌های دیگر قرار دارد و نتیجه آن عدم مشروعیت هر نوع سلطه خارجی بر مردم یک دولت مستقل است؛
۲. حق مردم یک مستعمره که توسط نیروی خارجی اداره می‌شود، برای استقلال و پایان سلطه استعماری و کسب استقلال؛
۳. حق مردم برای انتخاب دولتی که می‌خواهند در آن زندگی کنند؛ این حق در واقع به معنای حق انتخاب دولت متبوع یک گروه جمعیتی است و درباره اقلیت‌های قومی، نژادی و ملی می‌تواند به صورت تقاضای خودمختاری بیان شود، اگرچه در رهیافت نوین نسبت به حق تعیین سرنوشت چنین تقاضایی کم‌اعتبار شده است. البته حق مردم برای انتخاب دولت متبوعشان تنها به موضوع اقلیت‌های قومی اختصاص ندارد، بلکه درباره انتخاب دولت متبوع مردم سرزمینی که از استعمار خارج می‌شوند نیز صادق است (کاپیتان، ۱۳۸۲: ۱-۲)؛

۴. نوع دیگری از حقوق تعیین سرنوشت به معنای حق مردم یک سرزمین برای انتخاب نوع نظام سیاسی مطلوبشان است (کاپیتان، ۱۳۸۲: ۱-۲)؛

۵. جنبه دیگری از حق تعیین سرنوشت همان بعدی است که در ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر آن تأکید شده است و آن به معنای حق مشارکت دائمی و مستمر و آزادانه و برابر مردم در اداره امور دولت متبوعشان است. پنج مورد یادشده در مورد حق تعیین سرنوشت به دو نوع تقسیم می‌شود؛ یک نوع مربوط به جنبه خارجی حق تعیین سرنوشت و نوع دیگر مربوط به جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت است. موارد ۲ و ۱ درباره جنبه خارجی حق تعیین سرنوشت هستند و موارد ۵ و ۴ در پیوند با جنبه داخلی این حق قرار دارند. مورد ۳ جنبه بینابینی دارد و می‌توان آن را هم در ارتباط با جنبه خارجی حق تعیین سرنوشت و هم در پیوند با جنبه داخلی این حق دانست (هاشمیان، ۱۳۹۷: ۲۸۲).

از یک‌سو، جامعه بین‌المللی با تفسیر موسع حق تعیین سرنوشت (که مساوی با جدایی‌طلبی باشد) مخالفت شدید دارد و از سوی دیگر، رعایت حقوق افراد و گروه‌ها (شامل اقلیت‌ها) در زمره وظایف دولت‌ها شناخته شده است. حق تعیین سرنوشت نباید به مفهوم ایجاد حق تجزیه‌طلبی و تشکیل کشور مستقل برای گروه‌های قومی و اقلیت تلقی شود. حق تعیین سرنوشت در داخل یک دولت به معنای مشارکت گروه‌ها و مردم در نظام سیاسی با احترام به تمامیت ارضی آن است. حتی اگر درخواست مستمر و قوی برای استقلال باشد، این تنها حق دولت مرکزی است که چگونه به این درخواست پاسخ دهد.

تعیین سرنوشت خارجی مربوط به وضعیت بین‌المللی شامل حق تعیین سرنوشت سیاسی، حق تعیین سرنوشت اقتصادی و حاکمیت دائم بر ثروت‌ها و منابع طبیعی، حق نهضت‌های آزادی‌بخش ملی در راه احقاق حق تعیین سرنوشت ملت‌های خود و ... و تعیین سرنوشت داخلی شامل حق مردم در انتخابات، حفظ حقوق اقلیت‌ها، حق تعیین سرنوشت اقتصادی، حق ملی کردن و ... است (امیدی، ۱۳۸۵: ۲۲۷). مسئله مورد اختلاف در این زمینه مربوط به پیوند مردم‌سالاری (دموکراسی) و حق تعیین سرنوشت است. برای مثال، در آخرین ویرایش کتاب هریس بیان شده است که «حق تعیین سرنوشت، حکومت‌ها را ملزم می‌کند مبنایی دموکراتیک داشته باشند» (ربیعی دولت‌آبادی، ۱۳۹۷: ۲۵۱). در مقابل ویدمار اخیراً نتیجه گرفته است که «حق تعیین سرنوشت شامل حق بر حکومت دموکراتیک نیست» (قاسمی و مؤیدیان، ۱۳۹۹: ۲۱۸). طبق این بیان، در مورد اینکه آیا حق تعیین سرنوشت شامل حق داشتن یک حکومت دموکراتیک هم است یا خیر، اختلاف نظرهایی وجود دارد. نسبت حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در حقوق بین‌الملل به‌عنوان اصل پشتیبان و حافظ حقوق بشر، با دموکراسی، به‌دلیل تنوع زیاد حقوق و آزادی‌های بشر به‌منزله ارزش‌های مبنایی حق تعیین سرنوشت، نسبتی پیچیده و چندوجهی است. حقوق مدنی و سیاسی جزء «جدایی‌ناپذیر و ضروری» مفهوم دموکراسی‌ند،

از این رو تعیین سرنوشت سیاسی در چارچوب حکومتی دموکراتیک به خوبی تأمین می‌شود. رابطه تعیین سرنوشت اقتصادی و اجتماعی با دموکراسی به مانند تعیین سرنوشت سیاسی، ذاتی و لاینفک نیست؛ حقوق اقتصادی و اجتماعی به دلیل نقش‌آفرینی در فعلیت یافتن حقوق سیاسی به نحوی غیرمستقیم در دایره مفهوم دموکراسی قرار می‌گیرند. از این رو حق بر توسعه اقتصادی و اجتماعی در چارچوب حکومت دموکراتیک به عنوان پیش شرط لازم برای تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی حاصل می‌شود. اقلیت‌ها و گروه‌های فرهنگی ضمن شناسایی و احترام به فرهنگ متمایز آنها در نهادهای تقنینی، اجرایی و قضایی در رابطه با دموکراسی مانند سایر افراد آن جامعه حاملان یکسان و تمایزناپذیر حقوق و آزادی‌ها تلقی می‌شوند، نه اعضای جوامع فرهنگی که باید از حقوق متمایز فرهنگی برخوردار باشند (قاسمی و مؤیدیان، ۱۳۹۹: ۲۲۲-۲۲۱).

اولین جنبه از تعیین سرنوشت که به هر حال مورد پذیرش جامعه جهانی قرار گرفت، حق تعیین سرنوشت خارجی بود. با استناد به این حق بسیاری از کشورهایی که در زمان تصویب منشور به علت عدم وجود قلمروی حکومتی یا تحت استعمار قدرت‌های بزرگ قرار داشتند، به استقلال رسیدند (Mathew, 2011: 614).

بی‌گمان اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها در قلمرو ضداستعماری آن به عنوان مبنای حقوقی خلع‌ید از قدرت‌های استعماری تبلور یافته و در عمل نیز در همین قلمرو مورد استناد و استفاده واقع شده است. رویه سازمان ملل در مورد اجرای اصل تعیین سرنوشت نشان می‌دهد که تا به حال این اصل اساساً در ارتباط با وضعیت‌های استعماری و تبعیض نژادی مورد توجه عمده این سازمان بوده و در عمل نیز اغلب در این گونه موارد سازمان ملل متحد خود را موظف به مداخله یافته است (سیفی، ۱۳۹۰: ۲۵۲). مشخصه و ستفالیایی نظم جهانی ایجادشده در ملل متحد، شناسایی موقعیت و تأثیر آن را بر دولت‌ها گذاشته بود، در حالی که اینها را از مردمان بدون دولت دریغ می‌کرد. این مسئله انگیزه‌ای بود برای ملت‌های بدون دولت که به دولت - ملت تبدیل شوند. با وجود دولت‌گرایی نیرومندی که در نظام ملل متحد وجود داشت، ایدئولوژی قدرتمند ضداستعماری، مردمان ناراضی در کشورهای پسااستعماری را تشویق می‌کرد که علیه دولت‌هایشان دست به شورش بزنند (Michael, 1999: 358-359). دو رویکرد در میان حقوقدانان در زمینه حق تعیین سرنوشت داخلی وجود دارد؛ یکی رویکرد مردم‌سالارانه و دیگری رویکرد حقوق بشری به حق تعیین سرنوشت داخلی.

ریشه‌های لیبرال حق تعیین سرنوشت، سبب می‌شوند که رویکرد حقوق بشری به این حق، حمایت و تأمین حقوق را در مرکز توجه خود قرار دهد. بر این اساس حق تعیین سرنوشت داخلی به عنوان یک حق بشری شناسایی شده که دروازه تأمین سایر حقوق بشری است. شرط کافی برای مشروعیت داخلی یک حکومت، رعایت حقوق بشر اعضای آن است. اگر حکومتی به طور نظام‌مند و دائم از انجام تعهداتش سرباز بزند، اشخاص حق مهاجرت، مقاومت یا جدایی دارند. این رویکرد باید

اثبات کند که اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی به منظور حفظ حقوق فردی اشخاصی که در جامعه ملی حضور دارند، ضروری است. یکی از تعهداتی که به رشد و توسعه این رویکرد در میان حقوقدانان منجر شده است، ماده ۱ مشترک میثاقین حقوق بشری است (Weller, 2008: 23).

در رویکرد مردم‌سالارانه حق تعیین سرنوشت به معنای حق مردم یک کشور بر تعیین وضعیت سیاسی، شکل حکومت و مشارکت در فرایند حکومت و اداره مملکت است. مطابق این رویکرد، مردم می‌توانند توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مدنظر خودشان را آزادانه دنبال کنند. این حق در مقابل همان دولتی که به منظور تحقق حق تعیین سرنوشت تشکیل شده، قابل استناد است؛ هنگامی که دولت به گونه‌ای منحرف می‌شود که دیگر بیانگر اراده عمومی نیست و نمایندگی مردمان درون آن سرزمین را بر عهده ندارد (میرمحمدی، ۱۳۸۵: ۶۵-۶۴).

نظریه مردم‌سالاری به مشروعیت قدرت توجه دارد و این قدرت را در مردم می‌داند، نه در نخبگان. اولویت نظریه دموکراتیک اراده مردم است. اراده مردمی لزوماً حقوق فردی را مورد رعایت قرار نمی‌دهد (Michael, 1999: 358-359).

برخی محققان، حق تعیین سرنوشت به مثابه حق بر دموکراسی را یک قاعده عرفی معرفی کرده‌اند: نکته بسیار مهم در خصوص تعیین سرنوشت و دموکراسی، رویه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی اعم از دولتی و غیردولتی است. امروزه عضویت در برخی سازمان‌های بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا و ناتو مشروط به رعایت دموکراسی است. یکی از کارویژه‌های بیشتر سازمان‌های بین‌المللی به خصوص سازمان ملل متحد، تعریف استانداردهای مدیریت دموکراتیک و حسن اجرای انتخابات در کشورهای در حال گذار است. این مسئله نشان می‌دهد که حداقل برگزاری انتخابات آزاد به قاعده عرفی بین‌المللی تبدیل شده است. برخی حقوقدانان نیز معتقدند که «حق دموکراسی» دلیل دیگر بر وجود قاعده عرفی به عنوان یکی از اصول حقوق بین‌الملل است (امیدی، ۱۳۸۷: ۱۷). در بررسی بیشتر ارتباط حق تعیین سرنوشت و حق دموکراسی مشخص شد که تحولاتی در زمینه اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها و حق مشارکت عمودی ایجاد شده که به پذیرش اصولی حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و حق مشارکت عمومی منجر شده است که به پذیرش اصولی حق تعیین سرنوشت داخلی یا حق مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی یک کشور توسط همه افراد آن بدون در نظر گرفتن تفاوت‌ها از حیث نژاد، عقیده و رنگ انجامیده است.

حق تعیین سرنوشت در اسناد بین‌المللی

۱. منشور سازمان ملل متحد

همان‌طور که ذکر شد در میثاق جامعه ملل نامی از تعیین سرنوشت برده نشده است. طرح مقدماتی این اصل در مذاکرات، تصویب منشور از منشور آتلانتیک در سال ۱۹۴۱ تا مذاکرات سانفرانسیسکو

در ۱۹۴۴ با هدف پوشش دادن به سرزمین‌های زیر یوغ آلمانی‌ها بود که در آن ادعای حاکمیت، خودمختاری و حیات ملی آنها مطرح بود. اصل حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خود یا به‌اختصار حق تعیین سرنوشت از اصول اساسی حقوق بین‌الملل است که بنابر مقررات سازمان ملل متحد به‌عنوان مرجع تفسیر هنجارهای منشور، الزام‌آور است. اصل حق تعیین سرنوشت از مهم‌ترین اصول بنیادین حاکم بر سازمان ملل متحد است که به طرق مختلف از جمله در منشور این سازمان (مواد ۱ و ۵۵)، میثاق حقوق بشر ۱۹۶۶ سازمان و قطعنامه‌های شورای امنیت (از جمله قطعنامه‌های ۱۵۱۴ و ۱۸۰۳) آن مورد تصریح و تأکید قرار گرفته است. اما با گذشت زمان و بروز تحولاتی در عرصه بین‌المللی، تعارض میان این دو اصل بیش از پیش آشکار شده است. ماده ۱ منشور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی با شیوه‌های مسالمت‌آمیز و طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل و توسعه روابط دوستانه بین ملل را بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل و انجام سایر اقدام‌های مقتضی برای تحکیم صلح جهانی پیشنهاد می‌کند. همچنین ماده ۵۵ منشور در فصل نهم منشور با عنوان همکاری اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی بر ضرورت ایجاد شرایط ثبات و رفاه برای تأمین روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین‌الملل براساس احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل تأکید دارد. اگرچه منشور سازمان ملل به‌صورتی محدود و کم به تعیین سرنوشت اشاره دارد، در واقع بیانیه دکتین تعیین سرنوشت را در این زمینه ارائه داد (متن منشور سازمان ملل متحد). برای نمونه مطالعه تحولات کوزوو نشان می‌دهد صدور یکجانبه اعلامیه استقلال این منطقه از سوی پارلمان کوزوو، در تعارض آشکار با حاکمیت ملی یوگسلاوی قرار گرفته و شورای امنیت سازمان ملل متحد با اینکه در تمامی قطعنامه‌های ۱۱۶۹، ۱۱۹۹، ۱۲۳۹، ۱۲۴۴ و دیگر اسناد و اقدام‌های خود که برای حل بحران میان کوزوو و صربستان صادر و پیگیری کرده، همواره بر لزوم احترام به این دو اصل در قالب شناسایی حق حاکمیت ملی یوگسلاوی و حق تعیین سرنوشت مردم کوزوو تصریح کرده است، در عمل از مداخله نظامی ناتو در یوگسلاوی جلوگیری نکرد، آن را تقبیح نکرد و در نتیجه حاکمیت ملی یوگسلاوی مخدوش شد. رأی مشورتی ۲۲ جولای ۲۰۱۰ دیوان بین‌المللی دادگستری نیز که بنا به درخواست و پیگیری‌های این سازمان صادر شد و همچنین قطعنامه مجمع عمومی سازمان در ۱۳ اکتبر ۲۰۱۰ مبنی بر عدم مغایرت اعلام یکجانبه استقلال از سوی کوزوو با حقوق بین‌الملل، هم به‌نوعی این ترجیح سازمان در حق تعیین سرنوشت کوزوو را نسبت به حاکمیت ملی یوگسلاوی تأیید کرد (نوازی و فرج‌زاده، ۱۳۹۰: ۲۱۳).

۲. بیانیه اعطای استقلال به کشورها و ملل مستعمره

در راستای توسعه حق تعیین سرنوشت، مجمع عمومی با صدور چندین قطعنامه بر آن شد تا دول استعمارگر را موظف کند که با سرزمین‌های غیرخودمختار و تحت قیمومیت به یک شیوه

رفتار کنند. اوج این رویکرد جدید ملل متحد در قطعنامه اعطای استقلال مصوب ۱۹۶۰ دیده می‌شود که به موجب آن، هیچ تمایزی میان این دو نوع سرزمین‌ها برقرار نشد. سیر تکاملی تعیین سرنوشت با تصویب قطعنامه معروف «بیانیه اعطای استقلال به کشورها و ملل مستعمره» که نام دیگر آن حق تعیین سرنوشت است، به اوج می‌رسد. این قطعنامه در ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰ با رأی موافق و بدون رأی مخالف به تصویب مجمع عمومی رسید. بیانیه در ۷ بند صادر شد و نقش بسزایی در تسریع روند استعمارزدایی داشت. در این بیانیه اصل تعیین سرنوشت مردم از اصول مسلم حقوق عرفی بین‌المللی که اعمال آن مستلزم بیان آزادانه اراده واقعی ملت‌هاست و از این رو می‌توان برای خاتمه دادن به تمامی وضعیت‌های استعماری مورد استناد واقع شود. براساس این بیانیه که در قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی در سال ۱۹۶۲ گنجانده شده است، مجمع عمومی کمیته ویژه ضداستعمار را با هدف اجرای بیانیه نظارت ایجاد و توصیه‌هایی برای اعمال آن صادر کرد. در واقع این قطعنامه همراه با قطعنامه ۱۵۴۱، اگرچه از حق تعیین سرنوشت مردم مستعمرات حمایت می‌کردند، به هر حال موجب تقویت ادبیات این حق به‌عنوان یک اصل حقوقی شدند (موحد، ۱۳۸۱: ۷۳).

۳. میثاقین حقوق بشر

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) دو میثاقی‌اند که یک ماده مشترک در زمینه حق تعیین سرنوشت دارند. در ۱۹۵۰ برحسب قطعنامه مجمع عمومی، شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل از کمیسیون حقوق بشر درخواست کرد که در راستای روش‌ها و ابزار تضمین حقوق مردم و ملت‌ها در جهت تعیین سرنوشت تحقیق کند. دو سال بعد، مجمع عمومی تصمیم گرفت که میثاقین حقوق بشر شامل ماده‌ای، در این خصوص شود که در نهایت پس از تصویب بیانیه اعطای استقلال به کشورها و ملل مستعمره، میثاقین به تصویب رسید. در نتیجه، مجمع عمومی که در سال ۱۹۶۶، به‌طور رسمی و به‌اتفاق، پیش‌نویس دو میثاق بین‌المللی را تصویب کرده بود، آنها را برای امضا و تصویب تسلیم کشورها کرد. این میثاق در سال ۱۹۷۶ به اجرا درآمد. ماده ۱ میثاقین در نخستین بند خود اعلام می‌دارد: «همه مردم اختیار تعیین سرنوشت خویش را دارا هستند و بنابراین مختارند نظام سیاسی خویش را معین کرده و آزادانه به توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش همت گمارند» (ICCPR & ICESCR, 1966: Art.1) و بند ۲ اذعان می‌دارد: «همه ملت‌ها در راستای اهداف و منافع خود بدون زیر پا گذاشتن تعهدات همکاری بین‌المللی اقتصادی براساس اصل سود مشترک و قوانین حقوق بین‌الملل، از ثروت و منابع طبیعی خود بهره می‌جویند و هیچ گروهی از منابع اولیه خود محروم نخواهند شد» (نوازی و فرج‌زاده،

۱۳۹۰: ۲۱۵). همچنین برابر بند ۳ میثاقین: «همچنین کشورهای که مسئولیت اداره سرزمین‌های غیرخودمختار و تحت قیمومیت را به‌عهده دارند، موظف‌اند برابر مقررات منشور ملل متحد، وسایل تحقق حق آزادی مردم در سرنوشت خویش را تسهیل نموده آن را محترم شمارند» (متن میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ میلادی).

رویه دیوان بین‌المللی دادگستری درباره حق تعیین سرنوشت

تعارضات موجود در رویه دولت‌ها و ملل متحد در تعریف واژه خلق و درجه اعمال حق تعیین سرنوشت نشان می‌دهد که دولت‌ها با توجه به منافع سیاسی خود برحسب شرایط و اوضاع و احوال خاص هر قضیه، رویه‌ای را اتخاذ کردند که مغایر عملکرد پیشین آنان بوده است. از این رو به نظر می‌رسد که توجه به آرای محاکم قضایی و شبه‌قضایی بین‌المللی و داخلی که به مراتب نسبت به مراجع سیاسی تأثیرپذیری کمتری از شرایط سیاسی دارند، می‌تواند در احراز معنای دقیق اصل تعیین سرنوشت راهگشا باشند (عزیزی، ۱۳۸۵: ۳۷۲). در این بخش رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری بررسی می‌شود.

دیوان بین‌المللی دادگستری اصل تعیین سرنوشت را در شماری از پرونده‌ها به‌طور اساسی به رسمیت شناخته است که در ادامه برخی پرونده‌ها به شکل موردی بررسی می‌شود.

۱. قضیه نامیبیا^۱

قضیه نامیبیا در پی پرسش مجمع عمومی سازمان ملل متحد از دیوان در دسامبر ۱۹۴۹ در خصوصی وضعیت بین‌المللی آفریقای جنوب غربی شکل گرفت و آغازگر فرایند حقوق ظریف، پیچیده و ادامه‌داری شد. دیوان در قضیه نامیبیا در خصوص حق تعیین سرنوشت چهار نظریه را ارائه داد؛ اول اینکه نظرهای مشورتی دیوان به مجمع عمومی و شورای امنیت، مقصود و محدوده حق تعیین سرنوشت مردمان نامیبیا را شفاف ساخت، البته دولت‌های دیگر را متعهد کرد تا وضعیت غیرقانونی ایجادشده توسط قدرت سرپرست یعنی آفریقای جنوبی را به رسمیت نشناسند؛ وضعیتی که استدلال شده در حکم اشغال مؤثر سرزمین بوده است؛ دوم اینکه با تصریح دیوان بر لزوم محکومیت بین‌المللی سیاست نسل‌کشی، دیوان پیوندی را میان حق تعیین سرنوشت و دیگر حقوق بنیادین بشری ایجاد و تقویت کرد و دیوان آپارتاید را ناقض مقاصد و اصول منشور ملل متحد دانسته است. مهم‌تر از همه اینکه نظرهای دیوان، راهنمایی برای تصمیمات ارگان‌های سازمان ملل متحد در پیشبرد حق تعیین سرنوشت و حقوق بشر

1. Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970)

بوده است و در نهایت اینکه بحث و جدلی که متعاقب تصمیم دیوان در سال ۱۹۶۶ میلادی در خصوص این قضیه پیش آمد، سبب شد تا دیوان از دیدگاه بیش از حد حقوقی به رویکردی به آینده تغییر رویه دهد. در رأی مشورتی قضیه نامیبیا، بر حق تعیین سرنوشت همانند تعریف سازمان ملل تأکید و اعلام می‌کند که توسعه بعدی حقوق بین‌الملل در ارتباط با سرزمین‌های غیرخودمختار، همچنان که در منشور سازمان ملل آمده است، اصل تعیین سرنوشت برای همه آنها قابل اجراست (عزیزی، ۱۳۸۵: ۳۵۴). دادگاه تلاش کرد تفسیر موجود و تأثیر تعیین سرنوشت در رأی مشورتی در خصوص صحرای غربی را توسعه دهد. با استناد به قطعنامه ۱۵۱۴، دادگاه کشف کرد که: «مقررات ذکرشده به‌ویژه در پاراگراف ۲ (در تعریف تعیین سرنوشت) مستلزم بیان آزاد و حقیقی اراده مردم است و مردم صحرای غربی را مستحق برخورداری از این حق دانست» (I.C.J Reports, 1966, para 2). دیوان در قضیه تیمور شرقی برای سومین بار به اصل تعیین سرنوشت استناد کرد و از آن به‌عنوان یکی از اصول ضروری حقوق بین‌الملل معاصر یاد کرد و حتی این حق را در تعهدات «عام الشمول» قرار داد (I.C.J Reports, 30 June 1995, para 52-53؛ ضیایی، ۱۳۶۹: ۴۵).

در واقع دیوان با وجود واکنش‌های بین‌المللی نشان داد که باید تناسبی بین متن و روح قانون در زمینه حق تعیین سرنوشت ایجاد شود؛ به‌گونه‌ای که حقوق بنیادین بشر رعایت شود، و تعیین‌کننده وظایف ملت‌های و جامعه بین‌المللی باشد.

۲. قضیه پرونده فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی ایالات متحده در نیکاراگوئه^۱

از سوی دیگر دیوان در قضیه نیکاراگوئه بدون آنکه به‌صراحت از حق تعیین سرنوشت نامی ببرد، اصل منع مداخله در امور داخلی دیگر کشورها را در پرتو حق تعیین سرنوشت توضیح داد. نکته شایان توجه در این زمینه آن است که موضوع حاضر به روند استعمارزدایی مربوط نمی‌شود. بنابراین دیوان حق تعیین سرنوشت را در حوزه غیراستعماری نیز اجراشدنی می‌داند. اما دیوان در بخشی از رأی مربوط به اختلاف میان کشورهای بورکینافاسو و مالی، به موضوع تجزیه‌طلبی گروه‌های قومی اشاره و اعلام کرد که بخشی از جمعیت یک کشور (گروه اقلیت قومی، زبانی) نمی‌تواند از کشور محل سکونت خود جدا شود، زیرا این مسئله به صلح و امنیت بین‌المللی آسیب وارد می‌سازد (ICJ Reports 1986: 31, para 45). دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی ایالات متحده در نیکاراگوئه با بیانی اظهار می‌دارد: «بسیار دشوار خواهد بود دیدن آنچه از اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل بر جای خواهد ماند، مداخله‌ای که به درخواست دولت حاکم در حال حاضر مجاز است، به درخواست گروه‌های

1. Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America)

مخالف و معارض نیز مجاز شناخته شود» (UN Security Council, Resolution 221) (1966). دیوان بین‌المللی دادگستری با این عبارت‌پردازی در بیان انتقال این پیام به جامعه بین‌المللی است که اولاً دعوت به مداخله به درخواست دولت حاکم امری برخلاف حقوق بین‌الملل نیست و ثانیاً اگر دعوت به مداخله گروه‌های شورشی و انقلابی را نیز بپذیریم، دیگر جایی برای اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل باقی نخواهد ماند. همچنین کمیسیون حقوق بین‌الملل در تفسیر طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها اعلام کرد ورود سربازان خارجی به قلمرو سرزمینی سایر دولت‌ها نقض شدید حاکمیت یک دولت تلقی می‌شود، اما اگر چنین فعالیتی به درخواست دولت یا حکومت حاکم باشد، قانونی محسوب می‌شود. کمیسیون حقوق بین‌الملل در این زمینه به رویه دولت‌ها استناد کرده است.

۳. قضیه کوزوو^۱

آخرین و بحث‌برانگیزترین فعالیت دیوان در موضوع حق تعیین سرنوشت، نظریه مشورتی درباره مشروعیت اعلامیه استقلال کوزوو است که مورد توجه ویژه مقاله حاضر خواهد بود. این نظریه در واقع بیانگر این است که آیا حق تعیین سرنوشت می‌تواند مجوزی برای جدایی یکجانبه باشد؟ شبه جزیره بالکان در شرق اروپا از نظر ترکیب قومیتی، وضعیت منحصربه‌فرد و پیچیده‌ای دارد. گروه‌های قومی عمده این منطقه را یونانی‌ها، بلغاری‌ها، آلبانیایی‌ها، صرب‌ها، کروات‌ها و بوسنیایی‌ها تشکیل می‌دهند. آلبانیایی تبارهای کوزوو، بیش از ۹۶ درصد جمعیت آن را تشکیل می‌دهند که طی سال‌ها، ویژگی‌های متمایز خودشان را از سایر گروه‌های موجود در یوگسلاوی حفظ کرده بودند. آنها به زبانی مشترک صحبت می‌کنند و سنت‌ها و فرهنگ خاص خودشان را دارند. در زمان عثمانی نیز این منطقه تحت عنوان ایالت کوزوو، یک واحد سیاسی را تشکیل می‌داد. پس از جنگ جهانی اول مجموعه‌های صربستان، اسلوونی، کرواسی، بوسنی و هرزگوین، مقدونیه و مونته‌نگرو و دو استان خودمختار کوزوو و وویوودینا به هم پیوستند و به صورت یک کشور با نام یوگسلاوی اعلام موجودیت کردند. از زمان الحاق به یوگسلاوی در ۱۹۱۸، کوزوو یک منطقه جغرافیایی مجزا با مرزهای شناخته‌شده به شمار می‌رفت (Radan, 2002: 8).

تفاوت مورد کوزوو با سایر جمهوری‌ها، این بود که تا پیش از فروپاشی یوگسلاوی و شناسایی ایالات سابق به عنوان دولت‌های مستقل، کوزوو جزئی از صربستان بود که صربستان به طور مؤثر بر آن اعمال حاکمیت می‌کرده در موقعیتی نبود که به عنوان دولتی مستقل شناسایی شود. کوزوو هیچ‌گاه به عنوان یک جمهوری مستقل در درون یوگسلاوی تعریف نشده بود، اگرچه از خودمختاری وسیعی بهره می‌برد (Radan, 2002: 8). در واکنش به اقدام‌های دولت مرکزی در

1. Kosovo's declaration of independence

سال ۱۹۹۱، پارلمان در تبعید کوزوو اعلام کرد که کوزوو به جمهوری مستقل تبدیل شده است؛ ۸۷ درصد مردم کوزوو در همه‌پرسی سپتامبر ۱۹۹۱ حاضر شدند و ۹۱ درصد آنها به استقلال کوزوو رأی دادند (میرعباسی و موسوی میرکلایی، ۱۳۹۱: ۱۴۴). در همین زمینه در دسامبر ۱۹۹۲ کمیته حقوق بشر سازمان ملل، از حکومت یوگسلاوی می‌خواهد که سرکوب مردمان آلبانیایی کوزوو را متوقف کند و تمامی ابزارهای لازم برای بازگردانی خودمختاری را به کار گیرد (Kugelmann, 2007: 237).

در سال ۱۹۹۸، میلوسویچ کمپینی را به منظور مقابله به مثل با شبه‌نظامیان کوزوو بنیان نهاد که نتیجه آن قتل عام و نسل‌کشی آلبانیایی‌تباران به دست ارتش و پلیس یوگسلاوی بود. شورای امنیت در سپتامبر ۱۹۹۸ از یوگسلاوی خواست درگیری‌ها را با صلح و آشتی خاتمه دهد و از منطقه کوزوو عقب‌نشینی کند، ولی میلوسویچ توجهی به این مواضع نداشت. سه ماه بعد ناتو با بمباران یوگسلاوی در مارس ۱۹۹۹، یوگسلاوی را مجبور به اتمام جنگ کرد. سرانجام نیروهای صرب در ژوئن ۱۹۹۹ از کوزوو عقب‌نشینی کردند. شورای امنیت سازمان ملل طی قطعنامه شماره ۱۲۱۱، مصوب ۱۹۹۹ در کوزوو یک حکومت موقت ایجاد کرد و هیأت مأموریت سازمان ملل، به منظور اداره موقت کوزوو اداره کوزوو را به آن سپرد و تحت نظارت سازمان ملل کار خود را آغاز کرد (Hugh, 2011: 51-52).

دیوان استدلال کرد که حقوق بین‌الملل برداشت مضیق از حق تعیین سرنوشت دارد و تنها مردمی که تحت «انقیاد بیگانگان یا سلطه استعماری هستند» می‌توانند خواستار حق تعیین سرنوشت بیرونی باشند؛ به گونه‌ای که حقوق بین‌الملل ضمن محترم دانستن اصولی چون حق حاکمیت دولت‌ها، اصل تمامیت سرزمینی و اصل عدم مداخله، راه‌حلی که از یک‌سو تمامیت ارضی کشورها را در نظر دارد و از سوی دیگر منافع و خواست‌های اقلیت‌های قومی و فرقه‌ای را مدنظر قرار دهد، در وهله اول برقراری نظام‌های دموکراتیک و در وهله دوم، اعطای خودمختاری به اقلیت‌ها تشخیص داده است. با این وصف، اگرچه نهاد خودمختاری به‌منزله یکی از شیوه‌های حفظ هویت اقلیت و حل‌وفصل درگیری قومی بسیار راهگشاست و در مورد تعدادی از کشورها عینیت یافته است، اما حقوق بین‌الملل برقراری دستگاه‌های مذکور را به‌عنوان یک قاعده الزام‌آور برای کشورها نپذیرفته و تنها آن را به‌عنوان یکی از راه‌های تحقق حق تعیین سرنوشت تلقی کرده است (امیدی، ۱۳۸۵: ۲۴۹).

به‌طور کلی، در لوایح کتبی دولت‌ها در قضیه رأی مشورتی کوزوو، سه رویکرد در خصوص جایگاه حق تعیین سرنوشت خارجی در زمینه‌های غیراستعماری مطرح شد (عزیزی، ۱۳۸۸: ۱۳۳). گروهی از دولت‌ها (کشورهای آسیایی، آفریقایی و برخی دولت‌ها اروپایی) بر این اعتقاد بودند که خارج از وضعیت استعماری، هیچ‌گونه حقی برای جدایی یکجانبه گروه‌های قومی وجود ندارد و حقوق بین‌الملل معاصر بنابر اصول حاکمیت و تمامیت ارضی هرگونه تلاش

یکجانبه برای تجزیه دولت‌ها را نامشروع می‌داند. از سوی دیگر برخی دولت‌ها (اغلب کشورهای غربی و آمریکا) بر این اعتقاد بودند که در حقوق بین‌الملل معاصر هیچ‌گونه حکمی مبنی بر ممنوعیت جدایی یکجانبه وجود ندارد، مگر موجودیت واحد تازه استقلال‌یافته ناشی از کاربرد غیرقانونی زور باشد. در رویکرد سوم، گروهی دیگر از دولت‌ها (افزون‌بر کشورهای غربی و آمریکا) معتقد بودند که حقوق بین‌الملل علی‌الاصول جدایی یکجانبه را نامشروع می‌داند، مگر آنکه اعلام جدایی و استقلال به موجب نظریه «جدایی چاره‌ساز» صورت پذیرد، یعنی در اوضاع و احوالی اعلام استقلال انجام گیرد. در کل اینکه اعلام جدایی یکجانبه کوزوو به موجب نظریه اول، مغایر حقوق بین‌الملل شناخته شد و طبق نظریه دوم، جدایی یکجانبه کوزوو موافق مقررات حقوق بین‌الملل تشخیص داده شد. طرفداران نظریه سوم در انطباق مصداق بر حکم دچار اختلاف شدند (عزیزی، ۱۳۸۸: ۱۳۳). با وجود این، مواردی چون قضیه کوزوو نشان داد که در برخی شرایط، برقراری سیستم خودمختاری الزامی است. این الزام در جایی است که شورای امنیت تنها راه حفظ هویت اقلیت‌ها را برقراری خودمختاری تشخیص می‌دهد یا هنگامی که دولت مرکزی، هستی و حقوق اقلیت‌ها را به‌سختی در معرض تهدید قرار می‌دهد. در حقوق بین‌الملل هیچ نوع شناسایی برای جدایی‌طلبی یکجانبه صورت نگرفته است، گروه‌های قومی و اقلیت‌ها نمی‌توانند با استناد به حقوق بین‌الملل به‌طور یکجانبه خواستار جدایی شوند. حق تعیین سرنوشت در داخل یک دولت به معنای مشارکت گروه‌ها و مردم در نظام سیاسی با احترام به تمامیت ارضی آن است، حتی اگر درخواست برای استقلال مستقر و قوی باشد، این تنها حق دولت مرکزی است که چگونه به این درخواست پاسخ دهد (امیدی، ۱۳۸۵: ۲۵۰؛ امیدی، ۱۳۹۳: ۹). با این حال هرچند دیوان بین‌المللی دادگستری با عدم تعیین شرایط دولت بودن، به ابهام مرز بین حق تعیین سرنوشت و تمامیت ارضی کماکان ادامه داد، با وجود این کوزوو حق پیروزی را برای خود محفوظ داشت. هرچند دیوان تأیید یا نفی نکرد که کوزوو شرایط دولت بودن را دارد.

۴. قضیه مجمع‌الجزایر چاگوس^۱

در ۲۲ ژوئن ۲۰۱۷، مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه شماره ۲۷۱/۲۹۲ و با استناد به ماده ۶۵ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری از دیوان در قضیه آثار حقوقی جدایی مجمع‌الجزایر چاگوس تقاضای نظر مشورتی کرد. دیوان بین‌المللی دادگستری با صدور نظریه‌ای مشورتی در ۲۵ فوریه ۲۰۱۹ نتیجه‌گیری کرد: «فرایند استعمارزادایی مورس از زمان استقلال

1. Legal Consequences of the Separation of the Chagos Archipelago from Mauritius in 1965

2. <https://undocs.org/en/A/RES/71/292>

3. <https://www.icj-cij.org/files/case-related/169/169-20190225-ADV-01-00-EN>

آن کشور به صورتی قانونمند به اتمام نرسیده است». دیوان همچنین اعلام کرد: «بریتانیا مکلف است تا به اداره مجمع الجزایر چاگوس به سرعت خاتمه دهد».

در گام نخست، دیوان بین‌المللی دادگستری به مقوله صلاحیت دیوان به منظور صدور نظر مشورتی پرداخته است. در همین زمینه، دیوان بین‌المللی دادگستری اعلام کرده است که هیچ دلیل معقولی برای صرف نظر کردن از صلاحیت مشورتی خود در پاسخ به پرسش‌های مجمع عمومی وجود ندارد و در نتیجه، برای صدور نظر مشورتی در قضیه مجمع الجزایر چاگوس صلاحیت دارد. در وهله دوم، دیوان بین‌المللی دادگستری با تحلیل وقایع موضوعی مربوط به جدایی مجمع الجزایر چاگوس، سؤالات مجمع عمومی را بررسی کرده است. دیوان بین‌المللی دادگستری به منظور پاسخ به نخستین پرسش مجمع عمومی، ماهیت و قلمرو حق بر تعیین سرنوشت را با توجه به فرایند استعمارزدایی تحلیل کرده است. دیوان یادآوری کرده که حق بر تعیین سرنوشت در منشور ملل متحد در زمره اهداف ملل متحد قلمداد شده است. افزون بر این، به اعتقاد دیوان، حق بر تعیین سرنوشت از اصول حقوق بین‌الملل عرفی به شمار می‌آید. دیوان بین‌المللی دادگستری قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی ملل متحد را حاکی از خصیصه عرفی حق بر تعیین سرنوشت به حساب آورده است. از نظر دیوان، هم عنصر مادی عرف بین‌المللی و هم عزم راسخ دولت‌ها (opinio juris) در قطعنامه ۱۵۱۴ تجمیع شده است و چنین قطعنامه‌ای دلالت بر آن دارد که سرزمین‌های در بند استعمار، حق بر تعیین سرنوشت دارند. در واقع، هر چند قطعنامه ۱۵۱۴ از نظر شکلی قطعنامه‌ای غیرالزام‌آور است، اما تحلیل ماهیت، مضمون و شرایط تصویب این قطعنامه نشان می‌دهد که قواعد مندرج در آن قواعدی الزام‌آور است (بند ۱۵۳ نظر مشورتی). افزون بر این، از نظر دیوان بین‌المللی دادگستری، سؤالات طرح شده کاملاً در قلمرو صلاحیت مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار دارد؛ چراکه فرایند استعمارزدایی در چارچوب منشور ملل متحد و صلاحیت‌های اعطاشده به مجمع عمومی قرار دارد و مجمع عمومی با پافشاری بر فرایند استعمارزدایی در جهت اهداف سازمان ملل متحد حرکت کرده است (لطیفیان، ۱۳۹۹: ۷۱). دیوان بین‌المللی دادگستری اعلام کرده است که رضایت مورس در جدایی مجمع الجزایر چاگوس براساس اراده آزاد و اصیل مردمان آن سرزمین صورت نگرفته است (بند ۱۷۲ نظر مشورتی). در نتیجه، طبق موازین حقوق بین‌المللی، جدایی چاگوس معتبر نیست و بریتانیا در مقام دولت اداره‌کننده چاگوس مکلف است تا به تمامیت سرزمینی مورس احترام بگذارد و فرایند استعمارزدایی را تکمیل کند. افزون بر این، دیوان بین‌المللی دادگستری حضور مستمر بریتانیا در مجمع الجزایر چاگوس را به‌عنوان فعل متخلفانه بین‌المللی توصیف کرده و به تصریح اعلام کرده است که ارتکاب چنین عمل متخلفانه‌ای مسئولیت بین‌المللی

1. McWhinney, Edward, (1960), Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples New York, 14 December 1960

بریتانیا را در پی دارد (بند ۱۷۷ نظر مشورتی). مهم‌تر آنکه، دیوان بین‌المللی دادگستری از تمامی دول عضو سازمان ملل متحد تقاضا کرده است که به‌منظور تکمیل فرایند استعمارزدایی در سرزمین مورس با سازمان ملل متحد همکاری کنند، چراکه حق بر تعیین سرنوشت در زمره تعهدات عام‌الشمول است و نمی‌توان آن را به تکلیفی دوجانبه فروکاست (بند ۱۸۰ نظر مشورتی). مهم‌تر آنکه، به اعتقاد دیوان بین‌المللی دادگستری، مسئله بازگشت و استقرار مجدد مردمان چاگوس در سرزمین خود مسئله‌ای حقوق بشری است، زیرا حق بر اسکان در سرزمین خود حقی بنیادین و انسانی است (بند ۱۸۱ نظر مشورتی) (Thin, 2021: 935).

نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری می‌تواند نتایج حقوقی مهمی در پی داشته باشد. از یک‌سو، نظر مشورتی دیوان سرنوشت سیاسی بریتانیا و حضور آن کشور را در اقیانوس هند تحت تأثیر قرار خواهد داد. از سوی دیگر، این واقعیت را نباید فراموش کرد که تعداد زیادی از کشورها هنوز با مسئله استعمارزدایی دست‌وپنجه نرم می‌کنند و برای تحقق حق بر تعیین سرنوشت مردمان خود می‌کوشند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۸: ۸۳-۶۱). برای نمونه، به رسمیت شناخته شدن حق بر تعیین سرنوشت به‌منزله حقوقی عرفی می‌تواند در تحقق حق بر تعیین سرنوشت مردم فلسطین مؤثر واقع شود. بی‌سبب نیست که اسرائیل برای نخستین‌بار (پس از ۵۰ سال) با آگاهی در زمینه آثار احتمالی زیانبار تصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری بر وضعیت خود در فرایند دادرسی قضیه چاگوس شرکت کرد. اسرائیل در جلسه رسیدگی شفاهی دیوان اظهار کرد که دیوان در قضیه چاگوس صلاحیت رسیدگی ندارد. روشن است که موضع اسرائیل در قضیه چاگوس از نگرانی‌های آن کشور در قبال حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین خاصه در بیت‌المقدس و نوار غزه حکایت می‌کند. فلسطین در ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۸ با تقدیم دادخواستی به دیوان بین‌المللی دادگستری دعوایی را علیه آمریکا طرح کرد و از دیوان خواست که اعمال غیرقانونی دولت وقت آمریکا را در انتقال سفارتخانه آن کشور به بیت‌المقدس محکوم کند. خوشبختانه این امید وجود دارد که نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه چاگوس بتواند در اثبات موضع فلسطین و حق بر تعیین سرنوشت مردمان آن سهمی مؤثر ایفا کند.

نتیجه‌گیری

محدوده و مفهوم حق تعیین سرنوشت مردم، همچنان از اصول اختلاف‌برانگیز در نظام کنونی حقوق بین‌المللی به‌شمار می‌رود. به همین نسبت اعمال این حق، بی‌شک با مشکلات بیشتری روبه‌روست. مسئله این است که دولت‌ها همواره به‌منظور کسب مشروعیت، وجهه خودشان را برآمده از حق تعیین سرنوشت مردمان معرفی می‌کرده‌اند. اما وقتی بحث عمل به این اصل

اساسی می‌رسد، به‌نحوی از اجرای آن طفره می‌روند. این در حالی است که مفهوم حق تعیین سرنوشت از منظر حقوق بین‌الملل وضعیت یک قاعده عام‌الشمول را دارد و حتی در بعضی از ابعاد آن، به‌عنوان قاعده‌ای آمره مورد توجه قرار گرفته است. مشارکت همه مردم در اداره امور کشور و رعایت حقوق بشری مردم و حق بر حفظ هویت گروه‌های اقلیت، مسئله‌ای است که دولت‌هایی که منافع کوتاه‌مدت خودشان را بر منافع بلندمدت مملکت ترجیح می‌دهند، خیلی نسبت به رعایت آن راغب نیستند. امروزه مسئله رعایت حقوق بشر و در رأس همه آنها حق تعیین سرنوشت، مسئله‌ای جهانی است که باید مورد توجه جامعه بین‌المللی نیز قرار گیرد. جامعه بین‌المللی با ابزارهایی که در اختیار دارد، باید در زمینه تحقق این مهم اهتمام ورزد. وظیفه دیوان به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌های بین‌المللی محدود نمی‌شود، بلکه در توسعه حقوق بین‌الملل نیز مشارکت دارد. با توجه به آنکه در حقوق بین‌الملل رکن قانونگذاری مستقلی وجود ندارد که به اصلاح و تغییر مقررات حقوق بین‌الملل بپردازد، دیوان ناچار است به‌عنوان مهم‌ترین نهاد قضایی جامعه بین‌المللی از طریق رویه قضایی در توسعه حقوق مشارکت کند، در این راه دیوان ضمن اعمال قواعد حقوقی موجود شرایط اجتماعی و تغییرات آن را مدنظر قرار می‌دهد. اگرچه وحدت رویه قضایی در حقوق بین‌الملل همچون برخی نظام‌های داخلی پذیرفته نشده، ولی دیوان در عمل به آن مقید است و در صورت ضرورت از این طریق قاعده ایجاد می‌کند. دیوان در عمل برای رفع خط حقوقی مجبور است از چارچوب حقوق موضوعه فراتر رود و در شرایط فعلی صالح‌ترین سازمانی است که صلاحیت و انعطاف لازم برای ایجاد قاعده را دارد. در پاسخ به پرسش اصلی باید گفت که حق تعیین سرنوشت در رویه قضایی بین‌المللی دیوان بین‌المللی دادگستری در قالب حق حاکمیت، یکپارچگی سرزمینی، جدایی‌طلبی، استقلال‌طلبی و خودمختاری بیان شده است. تحول مفهومی حق تعیین سرنوشت به‌گونه‌ای بوده است که از صرف قابلیت اعمال به فرایندهای استعمارزدایی، اکنون موجب به رسمیت شناخته شدن حق استقلال ساکنان سرزمین‌های غیرخودمختار، امکان اعلام یکجانبه استقلال و جدایی‌طلبی در شرایط خاص، برگزاری همه‌پرسی آزاد و حقیقی برای تحقق این حق، و شناسایی تعهدات دولت‌های ثالث شده است. با وجود این، قضات دیوان هنوز از فرصت‌های فراهم‌شده برای دقیق شدن مفهوم حق تعیین سرنوشت، تعریف مردم (اقوام)، شرایط دارا شدن وضعیت دولت، مشخص کردن تعهدات دولت‌های ثالث و تعیین موضع حقوق بین‌الملل در برابر اعلام یکجانبه استقلال و جدایی‌طلبی بهره نبرده‌اند. در قضیه کوزوو دیوان با توجه به مباحث ارائه‌شده توسط طرفین و با توجه به حقوق بین‌الملل با برداشت مضیق از حق تعیین سرنوشت بیان کردند که فقط افرادی که تحت انقیاد بیگانگان یا سلطه استعماری هستند قادر به درخواست حق تعیین سرنوشت بیرونی‌اند و این باید در چارچوبی باشد که اصول حق حاکمیت دولت‌ها، اصل تمامیت سرزمینی و اصل عدم مداخله و همچنین منافع و

خواست‌های اقلیت‌های قومی و فرقه‌ای در نظر گرفته شود، بنا به تفسیر نگارنده، به‌دنبال صدور اعلامیهٔ یکجانبهٔ استقلال کوزوو و طرح سؤال از سوی مجمع عمومی برای اخذ نظر مشورتی رکن قضایی سازمان ملل متحد، دیوان ابتدا برابر رویهٔ جاری مبادرت به بررسی صلاحیت خود برای رسیدگی به‌منظور ارائهٔ نظر مشورتی کرد. دیوان پس از احراز صلاحیت خود برای پاسخگویی به پرسش مجمع عمومی، با ۱۰ رأی موافق اعلامیهٔ ۱۷ فوریهٔ ۲۰۰۸ مجمع کوزوو را ناقض حقوق بین‌الملل عمومی و برخلاف قطعنامهٔ ۱۲۴۴ شورای امنیت ۱۹۹۹ یا چارچوب اساسی (که توسط قائم‌مقام ویژهٔ دبیر کل سازمان ملل متحد از جانب نیروهای ملل متحد در کوزوو اتخاذ شده) ندانست. این نظریهٔ مشورتی که خشم برخی کشورها (صربستان و روسیه) و شادمانی بسیاری (آمریکا و اغلب کشورهای اروپایی) را در پی داشت، بی‌شک زمینهٔ بروز حوادث جدیدی را در کشورها، به‌ویژه کشورهایی که دارای اقلیت‌های قومی و نژادی یا جنبش‌های جدایی‌طلبانه‌اند، فراهم خواهد آورد. در نتیجه رأی مشورتی دیوان در خصوص همخوانی اعلامیه‌های استقلال یکجانبه با حقوق بین‌الملل در ۲۲ جولای ۲۰۱۰، یکی از آرای مهم یک نهاد حقوقی بین‌المللی در خصوص رابطهٔ اصل حق تعیین سرنوشت و اصل تمامیت ارضی است. در اینجا دیوان با استناد تلویحی به اصل آزادی لوتوس، صدور اعلامیهٔ «استقلال کوزوو» را قانونی ارزیابی کرد. هرچند دیوان با پیش کشیدن مسائل فنی در خصوص ماهیت سؤال مجمع عمومی، سعی کرد خود را از چالش‌های سیاسی دور کند، ولی بی‌تردید رأی دیوان به‌صورت ضمنی دارای عناصر سیاسی است و به چالش‌های حقوقی بر رابطهٔ بین حق تعیین سرنوشت و اصل تمامیت ارضی دامن زده است. با این حال هرچند دیوان بین‌المللی دادگستری با عدم تعیین شرایط دولت بودن، به ابهام مرز بین حق تعیین سرنوشت و تمامیت ارضی کماکان ادامه داد، با وجود این کوزوو حق پیروزی را برای خود محفوظ داشت. هرچند دیوان تأیید یا نفی نکرد که کوزوو شرایط دولت بودن را دارد. در خصوص مجمع‌الجزایر چاگوس، دیوان بین‌المللی دادگستری از تمامی دول عضو سازمان ملل متحد تقاضا کرده است که به‌منظور تکمیل فرایند استعمارزدایی در سرزمین مورس با سازمان ملل متحد همکاری کنند، چراکه حق بر تعیین سرنوشت در زمرهٔ تعهدات عام‌الشمول است و نمی‌توان آن را به تکلیفی دوجانبه فروکاست. به رسمیت شناخته شدن حق بر تعیین سرنوشت به‌منزلهٔ حقوقی عرفی می‌تواند در تحقق حق بر تعیین سرنوشت مردم فلسطین مؤثر واقع شود. به‌طور کلی طبق نظر نگارنده، حق تعیین سرنوشت یک حق بشری فردی است که همهٔ افراد اعم از کودک و کهنسال، زن و مرد از آن حق برخوردارند و این حق زمانی تحقق پیدا می‌کند که تمامی مؤلفه‌های حقوق بشری و آزادی‌های اساسی تمامی اعضای آن جامعه تأمین شده باشد. در همین زمینه نیاز است چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی به جایگاه این حق در منابع بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی و رویهٔ قضایی مراجع قضایی به‌منظور احقاق حق تعیین

سرنوشت توجه ویژه شود و لوایح و قوانین گویایی در این زمینه تصویب و اجرایی شود. در خصوص توسعه حق تعیین سرنوشت در رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری نیز مشخص شد که تا دوران اخیر، در رویه بین‌المللی، حق تعیین سرنوشت در عمل، معادل حق استعمارزدایی و مترادف آن بوده است. اما در سال‌های اخیر به نظر می‌رسد که اجماعی پدیدار شده است که اگر حقوق بشری گروهی از مردم به صورت مداوم و نظام‌مند نقض شود یا در صورتی که بدون سرکوب، به صورت کلی و وسیع و به شیوه‌ای غیردموکراتیک و تبعیض‌آمیز آنها را در «ساختار حکومت» مشارکت ندهند، آنان نیز از حق تعیین سرنوشت برخوردار می‌شوند. بنابراین اگر این توصیف درست باشد، آنگاه حق تعیین سرنوشت وسیله‌ای است که می‌توان از آن در تأسیس معیارهای بین‌المللی حقوق بشر و دموکراسی استفاده کرد و با غالب شدن گفتمان حقوق بشر و دموکراسی بر حقوق و روابط بین‌الملل تحول مفهومی نیز در حق تعیین سرنوشت صورت می‌گیرد. در کل نتایج بررسی قضایای مطروحه در رویه قضایی دیوان نشان می‌دهد که مفهوم حق تعیین سرنوشت، هنوز از منظر تعریف مردم (اقوام)، تعریف شرایط دارا شدن وضعیت دولت، و نسبت آن با اصول و مفاهیم دیگر، همانند یکپارچگی سرزمینی، جدایی‌طلبی و تجزیه سرزمینی و اعلام استقلال یکجانبه، ابهامات متعددی دارد و مباحث مطروحه تاکنون به تصمیم نهایی سازنده ختم نشده‌اند.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. حقیقت، سید صادق؛ میرموسوی، سید علی (۱۳۸۱)، *مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب*، چ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۲. ربیعی دولت‌آبادی، مهران (۱۳۹۷)، *حق تعیین سرنوشت و گستره مفهومی آن: بررسی تحلیلی ماهیت و مبانی «حق تعیین سرنوشت سیاسی» با استناد بر فلسفه دوران مدرن و عصر روشنگری*، چ اول، تهران: جنگل.
۳. عزیزی، ستار (۱۳۸۵)، *حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل*، چ اول، همدان: نور علم.
۴. کاپیتان، تامس (۱۳۸۲)، *حق تعیین سرنوشت و حقوق بشر*، ترجمه هدایت یوسفی، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی مبانی نظری حقوق بشر، قم: مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید.
۵. موحد، محمدعلی (۱۳۸۱)، *در هوای حق و عدالت از حقوق طبیعی تا حقوق بشر*، تهران: کارنامه.

ب) مقالات

۶. اصغری آق‌مشهدی، فخرالدین؛ شیرانی، فرناز (۱۳۹۲)، «حق تعیین سرنوشت در اسناد بین‌المللی و قرآن کریم»، *فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی*، سال دوم، ش ۳، ص ۹۹-۱۲۱.
۷. امید، علی (۱۳۸۵)، «قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل»، *مجله حقوقی*، ش ۳۵، ص ۲۵۰-۲۲۵.
۸. ----- (۱۳۸۷)، «گسترش مفهومی حق تعیین سرنوشت از استقلال ملل تحت سلطه تا حق دموکراسی برای همه»، *فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم و سیاسی*، دوره ۲۸، ش ۲، ص ۲۵۰-۲۲۵.
۹. امید، علی (۱۳۹۳)، «تحلیل حقوقی ابعاد و پیامدهای رأی مشورتی دیوان دادگستری در خصوص اعلامیه استقلال کوزوو»، *پژوهش حقوق عمومی*، دوره ۱۵، ش ۴۱، ص ۹-۴۵.
۱۰. توسلی نائینی، منوچهر؛ شیرانی، فرناز (۱۳۹۵)، «حق تعیین سرنوشت در اسلام و حقوق بین‌الملل معاصر»، *پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب*، دوره ۳، ش ۱، ص ۶۷-۹۰.
۱۱. سیفی، سید جمال (۱۳۹۰)، «تحولات مفهوم حاکمیت دولت‌ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها»، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۱۵، صص ۲۳۷-۲۶۶.
۱۲. ضیائی بیگدلی، محمدرضا؛ باقرزاده، حسن (۱۳۹۸)، «مرجعیت نظری دیوان بین‌المللی دادگستری»، *فصلنامه مطالعات حقوق عمومی دانشگاه تهران*، دوره ۵۰، ش ۱، ص ۸۳-۶۱.
۱۳. عزیزی، ستار (۱۳۸۸)، «رویکرد متعارض دولت‌ها به حق تعیین سرنوشت خارجی بررسی نظریات کتبی دولت‌ها در قضیه رأی مشورتی کوزوو»، *پژوهش‌های حقوقی*، دوره ۸، ش ۱۶، ص ۱۵۹-۱۳۳.
۱۴. ضیایی، سید یاسر (۱۳۶۹)، «جدایی‌طلبی در حقوق بین‌الملل، تقابل حق تعیین سرنوشت مردم و اصل و احترام به تمامیت ارضی کشورها»، *فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست*، ش ۳۲، صص ۲۳۱-۲۶۴.
۱۵. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۸۰)، «حق صلح و منزلت انسانی تأملاتی در مفاهیم قاعده حقوقی، ارزش اخلاقی و بشریت»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ش ۲۶، صص ۵-۱۳۰.
۱۶. قاسمی، غلامعلی؛ مویدیان، آمینه (۱۳۹۹)، «نسبت حق تعیین سرنوشت و دموکراسی از منظر حقوق بین‌الملل»، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، دوره ۲۳، ش ۸۹، ص ۲۴۲-۲۱۷.
۱۷. لطیفیان، محمدحسین (۱۳۹۹)، «نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه چاگوس در آینه حق بر تعیین سرنوشت»، *تالار گفت‌وگوی تخصصی حقوقی و سیاسی بین‌المللی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد*.
۱۸. میرمحمدی، سید مصطفی (۱۳۸۵)، «حقوق بین‌الملل و حقوق اقلیت‌ها با تکیه بر حقوق اقلیت‌های مسلمان»، *فصلنامه اندیشه تقریب*، ش ۹، صص ۷۶-۵۵.

۱۹. میرعباسی، سید باقر؛ موسوی میرکلایی، سید طه (۱۳۹۱)، «نظام حقوقی بینالمللی حاکم بر استقلال یکجانبه دول در آینده نظریه مشورتی ۲۰۱۰ دیوان بینالمللی دادگستری و دیگر اسناد موجود: مشروعیت یا عدم مشروعیت؟»، *مجله حقوق دادگستری*، ش ۷۷، صص ۱۳۵-۱۶۱.
۲۰. نوزانی، بهرام؛ فرجزاده، سکینه (۱۳۹۰)، «شورای امنیت سازمان ملل متحد و مسئله تعارض اصل حق تعیین سرنوشت ملتها با اصل حق حاکمیت ملی: مورد کوزوو»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال ششم، ش ۴ (پیاپی ۲۴)، صص ۲۳۶-۲۱۳.
۲۱. وکیل امیرساعد (۱۳۹۶)، «وضعیت دارفور و غزه، میدان آزمون نظریه مسئولیت حمایت»، *فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست*، دوره ۱۳، ش ۳۲، صص ۴۴۴-۴۰۳.
۲۲. هاشمیان، نرگس سادات (۱۳۹۷)، «حق تعیین سرنوشت اقتصادی با تأکید بر رویه قضایی ایران»، *قانون یار*، دوره ۲، ش ۸، صص ۲۹۲-۲۷۷.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Hugh breakey (2011), *the responsibility to protect and protect and the protection of civilians in armed conflicts: review and analysis*, Griffith University
2. Jaber, Tamara (2010), *a case for Kosovo? Self-determination and secession in the 21th century*, the international journal of human rights. London school of economics. First published on 28 July.
3. Radan, Peter (2002), *The Break – up of Yugoslavia and Internationa Law*, Routledge studies in International law, first published.
4. Weller, Mare (2008), *Eseaping the Self- determination Trap*. Martinus Nijhoff publishers.

B) Documents

5. Declaration on Principle of International Law Concerning Friendly Relations Cooperation Among States in Accordance with the Charter of the United Nations, Resolution 2625 (XXV) 1970
6. Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples. General Assembly Resolution 1514 (XV) of 14 December 1960
7. I.C.J Reports, 30 June 1995 و Case Concerning East Timor (Portugal) V. Australia)
8. ICJ Reports 1986. Case Concerning Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua Nicaragua v., p.31, para 45
9. ICJ Reports (2010) Advisory Opinion proceeding concernng Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo,
10. International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR) and International

Covenant on Economic, Social and Cultural Rights, 1991, Art 1

11. Kugelmann, Dieter, (2007), "The protection of minorities and indigenous peoples respecting cultural diversity", Max Planck Yearbook of united nations law, vol. 11
12. Mathew, Saul, (2011), "The Normative Status of Self Determination in international Law a Formula for University in the Scope and Content of the Right?" Human Right Law Review no 114
13. Michael, Freeman, (1999), "The Right to Self- Determination in International polities: Six Theories in Search of a policy", Review of International Studies, 25, pp 358-59
14. UN Security Council, Resolution 221 (1966) of 9 April 1966, 9 April 1965, S/RES/221 (1966), available at: <http://www.refworld.org/docid/3b00f205c.html> [accessed 20 September 2013]
15. Thin, Sarah. (2021), "The Curious Case of the 'Legal Effect' of ICJ Advisory Opinions in the Mauritius/Maldives Maritime Boundary Dispute." EJIL:Talk! Blog of the European Journal of International Law. February 5. Accessed march 11, 2021.

References in Persian

Books

1. Azizi, Sattar (2006), *Protection of Minorities in International Law*, Hamadan: Noor Alam Publications, first edition ([In Persian](#)).
2. Haqirat, Seyed Sadegh & Mir Mousavi, Seyed Ali (2002), *The Basics of Human Rights from the Perspective of Islam and Other Schools*, Contemporary Cultural of Knowledge and Thought, 1st Edition ([In Persian](#)).
3. Kapitan, Tamas (2003), *the right to self-determination and human rights*, translated by Hedayat Yousefi, collection of articles of the international conference on the theoretical foundations of human rights, Qom: Mofid University Human Rights Studies Center ([In Persian](#)).
4. Mohed, Mohammad Ali (2002), *in the air of right and justice from natural rights to human rights*, Tehran: Esharkarnameh ([In Persian](#)).
5. Rabiei Dolatabadi, Mehran, (2018), *The Right to Self-Determination and Its Conceptual Scope: An Analytical Review of the Nature and Basics of "The Right to Political Self-Determination" with reference to the philosophy of the modern era and the Age of Enlightenment*, Jungle Publications, first edition ([In Persian](#)).

Articles

6. Asghari Aqhamshahdi, Fakhreddin, & Shirani, Farnaz (2013), "The right to self-determination in international documents and the Holy Qur'an", *Islamic Human Rights Studies Quarterly*, Vol.2, No.3, pp. 99-121 ([In Persian](#)).
7. Azizi, Sattar (2009), "The Conflicting Approach of Governments to the Right to Foreign Self-Determination, Examining the Written Opinions of Governments in the Case of the Kosovo Consultative Vote". *Legal Research*, Vol.8, No.16, pp. 133-159 ([In Persian](#)).
8. Falsafi, Hedayatullah (2001), "The right to peace and human dignity, reflections on the concepts of legal rule, moral value and humanity", *International Legal Journal*, No. 26 ([In Persian](#)).
9. Ghasemi, Gholamali & Moidian, Amina (2020), "The relationship between the right to self-determination and democracy from the perspective of international law". *Legal Research Quarterly*, Vol.23, No.89, pp. 242-217 ([In Persian](#)).
10. Hashemian, Narges Sadat (2018), The Right to Determine Economic Destiny with Emphasis on Iran's Judicial Procedure, *Qonun Yar*, Vol. 2, No. 8, pp. 277-292 ([In Persian](#)).
11. Latifian, Mohammad Hossein (2020), "Advisory Opinion of the International Court of Justice on the Chagos Case in the Mirror of the Right to Self-Determination", *International Legal and Political Forum of the United Nations Iranian Studies Association* ([In Persian](#)).
12. Mir Abbasi, Seyed Baqer & Mousavi Mirkalai, Seyed Taha (2012), "The international legal system governing the unilateral independence of states in the light of the 2010 consultative theory of the International Court of Justice and other existing documents: Legitimacy or illegitimacy?", *Journal Law of Justice*,

- No. 77 (In Persian).
13. Mir Mohammadi, Seyyed Mostafa (2006), "International Law and Minority Rights Based on the Rights of Muslim Minorities", *Andisheh Kareem Quarterly*, No. 9 (In Persian).
 14. Nozani, Bahram & Faraj-Zadeh, Sakineh (2011), "The United Nations Security Council and the conflict between the principle of the right to self-determination of nations and the principle of national sovereignty: the case of Kosovo", *Journal of Political Science*, Year 6, No. 4. Serial 24, pp.213-236 (In Persian).
 15. Omid, Ali (2006), "Conceptual Development and Development of the Right to Self-Determination in International Law", *Law Journal*, No. 35, pp. 250-225 (In Persian).
 16. ----- (2008), "Conceptual Expansion of the Right to Self-Determination from the Independence of the Dominated Nations to the Right to Democracy for All", *Law Quarterly, Journal of the Faculty of Law and Political Science*, Vol.28, No.2, pp.250-225 (In Persian).
 17. ----- (2008), "Legal analysis of dimensions and consequences of the advisory opinion of the Court of Justice regarding the declaration of independence of Kosovo". *Public Law Research*, Vol.15, No.41, pp. 9-45 (In Persian).
 18. Seifi, Seyed Jamal (2011), "Developments in the concept of government sovereignty in the light of the principle of self-determination of nations", *Legal Research Journal*, No. 15 (In Persian).
 19. Tausli Naini, Manouchehr & Shirani, Farnaz, (2014), "The Right to Self-Determination in Islam and Contemporary International Law", *Comparative Research of Islamic and Western Laws*, Vol.3, No.1, pp. 67-90 (In Persian).
 20. Vakil Amir Saed (2017), "The situation of Darfur and Gaza, the testing ground of the theory of responsibility for protection", *Law and Policy Research Quarterly*, Vol. 13, o. 32, pp. 403-444 (In Persian).
 21. Ziai-Bigdali, Mohammad Reza & Bagherzadeh, Hassan (2019), "Theoretical Reference of the International Court of Justice", *Tehran University Public Law Studies Quarterly*, Vol.50, No.1, pp.61-83 (In Persian).
 22. Ziyai, Seyyed Yaser (1990), "Separatism in international law, the conflict between the right to self-determination of the people of Vasil and respect for the territorial integrity of Kash", *Law and Politics Research Quarterly*, No. 32 (In Persian).